هو العلیم

مباحثه حضرت علامه طهرانی با آیة اللَه شیخ حسنعلی مروارید پیرامون مباحث فلسفی و عرفانی

حضرت علامه آیة اللَه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

‌

مطلع انوار، جلد 5، صفحه 149

مباحثه ذیل بین مرحوم علامه طهرانی رضوان اللَه علیه با آیة اللَه شیخ حسنعلی مروارید رحمة اللَه علیه می باشد وچنانچه از مطالب مندرجه پیداست گویا جناب آقای مروارید قصد ارشاد و دستگیری از علامه طهرانی را داشته اند ولی پس از شروع مباحثه و و مخصوصاً تقاضای علامه طهرانی مبنی بر ضبط این مباحثات و انتشار آن از ادامه بحث صرفنظر نموده اند.

علامه طهرانی می فرمودند: حقیر تازه در مشهد مقدّس مشرّف شده؛ وبه عنوان هجرت قصد توطّن نموده بودم؛ روزی یكی از علماء معروف و مشهور مشهد كه از شاگردان مرحوم آقا میرزا مهدی اصفهانی بود؛ و با این حقیر نیز فی الجمله سابقه آشنائی داشت، به دیدن حقیر در منزل آمد؛ و گویا برای ارشاد و هدایت این حقیر بود كه دست از حكمت بردارم و نسبت به فلسفه بطور كلّی بی علاقه گردم.

پس از چند دقیقه توقف وپذیرائی گفت: معنای این فقره از زیارت چیست؟: إرَادَة الرَّبِّ فی مَقَادِیرٍاموره تَهْبِط إلَیکمْ وَ تَصْدر مِنْ بیوتِکمْ؟

اینجانب قریب یك ربع ساعت در اطراف این معنی و كیفیت نزول اراده و نور مشیت از ذات اقدس حقّ تعالی بر نفوس قدسیه أئمّه طاهرین صلوات اللَه علیهم أجمعین، وسپس صدور آن از نفوس، به ما‌هیات امكانیه مطالبی را بیان كردم؛ ایشان با كمال بی اعتنائی گفتند: اینكه كلام ملاّ صدراست.

من گفتم: كلام ملاّ صدرا باشد؛ مگر چطور است؟

دیگر در اینجا سخن و گفتگو به درازا كشید و ردّ و ایراد بسیار شدید شد؛ و ایشان سخت گیر افتادند؛ و پیوسته از این شاخه به آن شاخه می‌پریدند.

و چون سخن منتهی به أصالة الوجود شد، آن را انكار كردند؛ چون برایشان ثابت كردم؛ گفتند: نه، اصالة الوجود صحیح نیست؛ بلكه اصالة الماهیة صحیح است؛ چون برایشان ثابت كردم كه این كلام صحیح نیست؛ گفتند: اصولاً ما نه أصالة الوجود می‌گوییم و نه أصالة الماهیة؛ بلكه اصالة الواقعیة؛ یعنی در خارج یك واقعیت و حقیقتی است كه قابل انكار نیست. من گفتم:شكّ نیست كه در خارج واقعیت است؛ لیكن سخن در این است كه اصالت آن واقعیت با كدام جنبه آن است؟

ما در خارج می‌بینیم كه انسان هست و درخت هم هست؛ پس در یك چیز مشتركند؛ و آن هستی است؛ و از طرفی می‌بینیم كه انسان غیر از درخت است؛ و آن ماهیت است. اگر آن چیز مشترك اصالت داشته باشد قائل به اصالةالوجود شده‌ایم؛ و اگر این جنبه افتراق اصالت داشته‌باشد، قائل به اصالة‌الماهیه شده‌ایم.

ایشان گفتند: اصالةالواقعیه كه مجموعه‌ای‌ است از هر دو.

گفتم: اینكه عین كلام مرحوم آقا میرزا مهدی اصفهانی است كه پس از شیخ احمد احسائی كه قائل به اصالة‌الوجود و الماهیه بوده است، نغمه ایخرائی در طنبور افتاد؛ و این حرف غلط است؛ زیرا خلاف وجدان است؛ ما زید را یك چیز می‌بینیم؛ نه دو چیز؛ یكی وجود؛ و یكی ماهیت؛ وهر چیزی را یكی می‌بینیم؛ بلكه ایلاغ هم علف را كه می‌خورد آن علف را یك چیز می‌بیند نه دو چیز؛ وجود علف و ماهیت علف.

و در ضمن سخن سخت به فلسفه و به عرفان حمله می‌كردند؛ و اینها را از مبتدعات می‌شمردند؛ و نهایت سیر و معرفت را معرفت امام می‌دانستند؛ و وجودات مجرّده را از ملائكه منكر بودند؛ و نفس را هم مادّی می‌دانستند و لقآء خدا و شهود و عرفان و فنآء و اندكاك را به كلّی انكار می‌كردند؛ و فقطّ دلیلشان ظواهری از اخبار بود كه آن هم صراحت بر قولشان نداشت و می‌گفتند: اخبار میئوّله ومتشابهه داریم و آنها را باید به این اصول برگردانید؛ و آنچه ملاّصدرا و اشباهش از آیات و روایات دلیل بر تجرّد نفس و فرشتگان آورده‌اند از اخبار متشابهه است و باید به این اصول بر گردانید.

و خلاصه همه مطالب ایشان به مطالب اخباریین أشبه بود تا به اصولیین؛ بلكه یك اخباری بحت و بسیط.

آن مجلس منقضی شد؛ و یكی دو روز دیگر نیز در منزل آمدند و ظاهراً در زیر عبا استخاره‌ای نمودند و سپس گفتند: اجازه می‌دهید؛ آن مطالب را دنبال كنیم؟!

من گفتم: اینگونه بحث‌ها كه بر اساسی متّكی نیست؛ و پیوسته پرش از فرعی به فرعی و شاخه به شاخه‌ای است،هیچ فائده ندارد. و برای من جز اِتلاف وقت؛ و دردسر چیز دیگری نیست؛ اجازه بفرمائید: ضبط صوت را بیاورم، تا یكایك از گفت و شنود‌ها مضبوط شود، و سپس یكایك از ردّ و بدل‌ها، تا به هر جا كه انجامد؛ و تا به هر چند روز كه طول بكشد، از نوار پیاده شود؛ و در كتابی در دسترس عموم قرار گیرد؛ تا اگر احیاناً ما در طرفداری از علم حكمت متعالیه و عرفان حضرت ربّ العزّه به خطا رفته‌ایم، این فرمایشات شما كه در دسترس عموم قرار می‌گیرد، بكلّی ریشه این علوم را می‌زند، و نه تنها بنده، بلكه همه را متنبّه و متوجّه می‌سازد، و اگر هم احیاناً شما به خطا رفته‌اید؛ لااقلّ دیگر نظیر این مباحث تكرار نمی‌شود.ایشان راضی نشدند و گفتند: من از بحث شفاهی آن هم به شرط عدم ضبط صوت تجاوز نمی‌كنم! فلهذا بحث قطع شد؛ و الحمدلله.

شاگردان تربیت یافته مرحوم آقا میرزا مهدی، همگی روش خاصّی داشته و دارند؛ با عرفان و حكمت، سخت مخالفند و می‌گویند: غیر از ظواهر اخبار مرویه از اهل بیت هیچگونه دلیل عقلی حجّیتی ندارد؛ و راه وصول به معارف الهی از مبدء و معاد برای عقل بسته است؛ و از تعبّد صرف نمی‌توان قدمی فراتر نهاد؛ نهایت سیر انسان معرفت امام است؛ و راه معرفت خدا به روی انسان بكلّی مسدود است. انسان خاكی را چه نسبت با ربّ‌الارباب؟ به خداوند وجود نمی‌توان گفت؛ چگونه به یك چوب كبریت می‌توان گفت موجود، و به خدا هم می‌توان گفت موجود؟

غیر از خداوند همه موجودات را غیر مجرّد و مادّی می‌دانند؛ و برای مادّه معنای وسیعی قائلند با حفظ مادّیت. برای موجودات أصالتی نظیر تولّد قائلند؛ و در واقع قائل به اصالت الوجود و الماهیه هستند كه فساد اینگونه آراء أظهر من الشّمس است؛ و بین خداوند و بین مخلوقات جدائی و بینونت صِرْف وعیزلت محض قائلند و خدا را از هر گونه احاطه وجودی و علم وجودی در موجودات منزَّه می‌دانند؛ و از هر گونه منطبقٌ علیه واقع شدن مفهوم وجود و موجود مبرّی و مقدّس می‌شمرند و در حقیقت گرایش به تعطیل دارند.

آقا میرزا مهدی اصفهانی از شاگردان مرحوم آقا میرزا محمّد حسین نائینی است، در فقه و اصول؛ و كمی نزد آقا سید احمد طهرانی كربلائی به سیر وسلوك مشغول بوده و نیز نزد مرحوم آقا سید جمال الدین گلپایگانی تردّد داشته است؛ ولی در صحّت این راه دچار شكّ و تردید سختی می‌شود؛ و در روزی در وادی‌السّلام مكاشفه‌ای ـ كه نتیجه اینگونه شكّ وتردید است ـ برای او حاصل می‌شود؛ و آن را دلیل بر بطلان معرفت می‌گیرد؛ و از آنجا به بعد سخت با عرفان وحكمت به ضدّیت برمی‌خیزد و به مشهد مقدّس می‌آید و اینجا را محلّ تدریس قرار می‌دهد و براین اساس مكتبی نوین ایجاد می‌كند.

مرحوم آقا سید جمال‌الدّین برای حقیر نقل كردند كه چند نفر از شاگردان ما دچار خطا و اشتباه شدند؛ و چون ظرفیت سلوك را نداشتند ما به هر گونه بود آنها را روانه ایران نمودیم: از جمله آقا میرزا مهدی اصفهانی بود كه مدّتی با اصرار از ما دستور می‌گرفت و از جمله دستور‌ها این بود كه نوافل خود را به نحو نماز جعفر طیار بخواند. او در وقتی چنین حالی پیدا كرد كه به هرجا نگاه می‌كرد سید جمال می‌دید؛ و ما هر چه خواستیم به او بفهمانیم: این معنای حقیقت وجود نیست؛ بلكه ظهوری است در یكی از مَجالی إمكانیه و چیز مهمّی نیست؛ نشد و این رؤیت را دلیل بر آن می‌گرفت كه در عالم وجود حجّت خدا، سید جمال است؛ وپس از خارج شدن از این حال ، برای او شكّ و تردید پیدا شد كه آیا این سیر و سلوك حقّ است و یا باطل؟ و روزی كه در وَادِیی السّلام رفته بوده است در مكاشفه‌ای می‌بیند كه حضرت بقیةاللَه ارواحنا فداه كاغذی به او دادند و در پشت آن كاغذ به خطّ سبز نوشته است: أنا الحجة ‌ابن الحَسَن.

خودش این مكاشفه را تعبیر به بطلان سیر و سلوك خود نموده؛ و از آنجا از عرفان و پیمودن راه خدا زده می‌شود. و آقا سید جمال الدین می‌فرمودند: ما أسباب حركت او را به ایران فراهم كردیم؛ زیرا در دماغ او خشكی پیدا شده بود؛ و هوای گرم نجف با ریاضت‌هائی كه انجام داده بود؛ برای او خطرناك بود. و از جمله یك نفر سید قزوینی كه با ما رفت و آمد داشت، حالی پیدا كرده بود كه ما را ولی مطلق حقّ می‌دید؛ و می‌آمد در منزل و صدا می‌زد: السَّلام علیك یا ولی اللَه! و هرچه ما خواستیم او را متوجّه حقیقت أمر كنیم نشد؛ و هر چه فرزندان به او گفتند: این كار را نكن مؤثّر نیفتاد؛ حتّی آقا سید احمد (فرزند سوّم ایشان) بدون اذن من آن مسكین را زد.

و حتّی من به او گفتم: من غلط می‌كنم حجّت مطلق خدا بوده باشم. من می‌خوابم و تو بیا و پا روی صورت من بگذار! او قبول نكرد وحتّی گفته بود: این حَرف‌ها خود نیز دلیل بر حیجَّت بودن ایشان است. بالأخره ما ناچار شدیم وجهی تهیه نموده و به ایشان دادیم و او را روانه ایران كردیم.

مرحوم آقا سید‌جمال می‌فرمود: به واسطه این قضایائی كه رخ داد من با حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام عهد كردم كه به عنوان استاد دستوری ندهم و از كسی دستگیری نكنم.

ایشان (آقا میرزا مهدی اصفهانی) قائل به اصالت الوجود و الماهیه و به قول همین شاگرد معروفشان: اصالةالواقعیه بوده‌اند؛ و از كلمه عرفان و معرفت سخت تحاشی داشته اند؛ و نظیر افرادی كه از سیر و سلوك زده می‌شوند، بر علیه اساتید خود در آراء و افكار قیام می‌كنند.

مرحوم آقا سید أحمد طهرانی از مبرّزین عرفاء و حكمای عالیقدر اسلام است؛ و ایشان از مبرّزین شاگردان آخوند ملا حسینقلی همدانی است كه حكمت را نزد مرحوم حاج ملاّ هادی سبزواری فرا گرفته و عرفان را نزد آقاسید علی شوشتری آموخته است. و در حقیقت این سردی و وازدگی از سیر وسلوك موجب بد‌‌‌‌‌بینی به اصل عرفان و حكمت گردیده است.نظیر شیخ أحمد احسائی كه پس از مدتّی مراقبه و سیر و سلوك به واسطه همین وازدگی و سردی حسّ بدبینی شدیدی نسبت به عرفآ‌ء و فلاسفه پیدا كرد ، و در كتب خود آنان را به باد انتقاد گرفت؛ و در سب ّو لعن به آنها از خود اختیار نداشت.

او هم قائل به أصالة الوجود و الماهیه شد؛ او هم راه معرفت را به كلّی مسدود كرد؛ و در عدم تجاوز ازظواهر روایات، یك أخباری صِرْف بود؛ او هم مكتب نوینی به نام شیخیه ـ كه بالاخره موجب پیدایش بهائیه و بابیه گردید ـ بنا نهاد.

اینها همه نتیجه واكنش و عكس العملی است كه نفس در اثر وازدگی به خرج می‌دهد؛ و به واسطه عدم تحمّل و عدم وصول از سَرِ كین بر می‌خیزد؛ و مبادی و مبانی مسلّم را انكار می‌كند. شیخ أحمد احسائی مدتّی در تربیت استاد عرفان: سید محمّد حسینی نیریزی شیرازی بود؛ و به دستور ایشان سفر‌هائی به ایران كرد و نقاط مختلفی را برای ارشاد و سیاحت انتخاب و در آنجا مدتّی توطّن كرد.)[[1]](#footnote-1)

1. مطلع انوار، جلد 5، صفحه 149 [↑](#footnote-ref-1)